

## تقابل شخصیت رند و صوفی در دیوان حافظ شیرازی

### پیمان معمار زاده<sup>۱</sup>، حسین آریان<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور مرکز شوش، ایران، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه چمران، ایران  
<sup>۲</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

#### چکیده

تاکنون شعر و شخصیت حافظ از جنبه های گوناگون به رشته تحریر کشیده شده است اما گویی باز گفته های بسیار است و باید برای گفتنشان بیشتر و بیشتر نوشت. حافظ تنها شاعر فارسی زبان است که در طول ۷۰۰ سال گذشته عارف و عامی را به خود مشغول کرده است. عرفان و تصوف اسلامی در کنار همه خدماتی که به جامعه بشری کرده است ظرفیت های ادبیات فارسی را نیز بالا برده است حتی در جاهایی که انحرافات در تصوف بوده است و شعرا و نویسندگان ادب فارسی قصد نقد صوفی و صوفی نمایان را داشته اند، آن هم موجب آفرینش آثاری گرانبها شده است. نقد رند و صوفی هم مختص حافظ نیست و از همان ابتدا بزرگان این مکتب انحرافات و بدعت ها را گوشزد و سعی کرده اند مرز صوفی، متصوف و مستصوف را به خوبی مشخص کنند. صوفی از نظر حافظ مطرود است چون جهان بینی والای عرفانی را در نیافته و رند شخصیتی مقبول. حافظ هنرمندانه مفهوم رندی را به کلی متحول نموده و به آن بار مثبت و ارزشمندی بخشیده تا آنجا که از آن مکتب و مذهب ساخته است. صوفی از زبان شاعر شیرین سخنی چون حافظ که به صورت رندانه و گاهی صریح و در پاره یی موارد هم این نقد به مذمت و دشنام گویی می انجامد و اظهار تنفر عمیق خواجه شیراز را به همراه دارد.

مقاله ی حاضر است تحقیقی است پیرامون تقابل شخصیت رند و صوفی در دیوان حافظ شیرازی ما در این پژوهش برآنیم اوضاع اجتماعی زمان حافظ و علل گرایش وی به رندی و همچنین علت انزجار وی را از صوفیان همراه با شواهدی بررسی کنیم.

واژه های کلیدی: رند، صوفی، حافظ، ریا، شعر فارسی.

**مقدمه**

در تمام ادیان و مذاهب مختلف همواره کسانی بودند که همت خود را صرف عبادت، زهد و ترک دنیا نموده اند و با پشت پا زدن به لذات دنیوی و اعمال زاهدانه درصدد کشف و شهود روحانی بوده اند گویی نیروی درونی افرادی خاص را به خلوت و انزوا از خلق کشانده و آن ها را به عوالم دیگر غیر از ملموسات و حسیات رهنون می شده است. افرادی نیز بوده اند که وقتشان را به عبادت می گذرانیدند و به نوعی از دنیا بریده بودند به عنوان زاهد و ناسک خوانده می شدند و پس عنوان صوفی جانشین عناوین و القاب گذشته شد. صوفی گری در آغاز بسیار ساده بود و به مرور زمان دارای تشکیلات و خانقاه و خرقة شد و کسانی نیز بودند که سخنان بزرگان این مکتب را گردآوری می کردند و با گسترش تصوف در سایر مناطق شاعران و نویسندگان صوفی ظهور کردند و نوعی از ادبیات یعنی ادب صوفیانه یا عارفانه به وجود آوردند.

حمله ی ددمنشانه و برق آسای چنگیز خان و پس از آن احفاد او برای تکمیل نابودی همه ی زیرساخت های فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی در قرن هفتم و پیامدهای ناگوار آن از جمله فترت اخلاقی جامعه ی ایرانی را به کلی دگرگون کرد. ظهور و رواج ردایل اخلاقی و ضد ارزشی چون: دروغ، ریاکاری، تظاهر، تملق و چاپلوسی، تکدی گری، تن آسایی و ده ها مورد دیگر میراث ناشایست این قوم به دنبال همه ی موارث ترکان زردپوستی بود که پیش از آن جامعه ایرانی را به انحطاط کشانده بود. قشری گرای و تعصبات گسترده، کم سواد و بیشتر اهل تصوف در ادوار منتهی به قرن هشتم هم از آفت هایی بود که منجر به پیدا شدن صوفی عصر حافظ گردید مکاتب و فرقه های گوناگون صوفیه در این دوره فاصله ای بسیار با اصول و مقدمات اولیه بنیان گذاران خود گرفته، مسیری خلاف پیران و مشایخ گذشته را دنبال می کردند.

بنابراین حافظ در عصری زندگی می کرد که فرهنگ مردم بر پایه ی دروغ، تزویر، ریا، ناپاکی و کج اندیشی پایه گذاری شده بود و این فرهنگ با تمام ابعاد مردم ستیزش بر سر این ملک و ملت سایه افکنده بود مالیاتهای سنگین ناشی از جنگ و ستیز بر سر قدرت رمقی برای کسی باقی نمی گذاشت که مردم مجال اندیشیدن داشته باشند، تا خود را بشناسند و بدانند که انسانند و انسان باید آزاد باشد این مسائل ذهن و زبان شاعر رندی چون حافظ را که می دید از تصوف جز نام بدون حقیقی باقی نمانده است به چالش کشید.

وجود چنین اوضاع و احوال و شرایط و زمینه مساعدی بی شک در ساختن و پرداختن افراد فرهیخته و هوشیاری همچون خواجه حافظ با آن دانش و آگاهی که هم نسبت به ناهنجاری های اجتماعی داشته و هم نسبت به شرع و حقیقت، با دستمایه ی آن حساسیت و خلاقیت و سرشت والای ادبی و انسانی با انتخاب بهترین راه و روش یعنی مکتب رندی به بهترین وجه توانست تعرض و تعریض های فراوان خود را با آن مشی و مرام و اوضاع ابراز کند و انتقاد و افشاگری های توفنده ی خویش را آنگونه زیبا و شیوا در قالب غزلهای ناب و دلنشین بیان سازد و برملا کند(خالصی، ۱۳۸۷: ۴۰)

حافظ زبان گویای این ملت رنج کشیده است و شعر او بازگو کننده ی این دردهای اجتماعی است و دردهایی که ریشه در خرافات و نادانی دارد. او دردها را درمی یابد و با تمام وجود آنها را حس می کند همه چیز را زیر نظر دارد عمیق و دقیق، او از کنار چیزی بی اعتنا رد نمی شود، زبان او چون تیغ برآست او اهل نصیحت و پند نسیت همه چیز را در هم می کوبد که می داند و می اندیشد که «تا پریشان نشود کار به سامان نرسد»

**اندیشه های اجتماعی و عرفانی حافظ**

حافظ تلفیق کننده ی عشق و عرفان در شعر فارسی است. وابستگی عارف به یکی از دبستان های اندیشه عرفانی بدیهی و روشن است اما این هم روشن است که تاکنون هیچ بررسی دانشورانه ای بستگی حافظ را به یکی از دبستان های عرفانی روشن نکرده است. گذشته از این اگر چه واژگان عارفانه و برخی از تمثیل ها و اشاره های عرفانی در شعر حافظ فراوان است، زمینه بنیادی سخنان او نه عرفان که پدیده های اجتماعی است و عشق، آن هم نه عشق آسمانی و عرفانی که زمینی و در هیچ یک از نوشته های کهن و همزمان حافظ چیزی درباره عرفان حافظ دیده نمی شود گذشته از این هیچ یک از هم زمانان حافظ او را

عارف نشمرده اند در دیوان حافظ هیچ نامی از عارفی نیست و تنها یک بار به اشاره از منصور حلاج نام برده شده (حصوری، ۱۳۹۱: ۱۱۰)

این روشن است که حافظ با صوفیان سر دشمنی داشته و در تمام دیوان خود آنان را حيله گر، اهل مجاز، زشت، پلید، نادرست، گداخوی و طبیبان مدعی خوانده است. از میان صوفیان چند تن با گوشه و کنایه در دیوان او شناخته می شوند مانند شاه نعمت... ولی که داستان شناخته ای دارد. از نظر حافظ و هم اندیشان او چون یغمای جندقی، صوفیان پلید و دون و گداخوی و بنده شکم و قدرت بوده اند درست مانند زاهدان و شیوخ.

حافظ هوشیارترین شاعر اجتماعی ایران در طول تاریخ شعر دبستانی (کلاسیک) است او بیش از همه شاعران و نه همانند صوفیان و عارفان به جامعه اندیشیده و از درد انسان سخن گفته، صوفیان و عارفان دو روی روزگار خود و پیش از خود را نقاب از چهره برانداخته و والاترین آموزش ها را درباره بردباری و فداکاری انسان در راه انسان داده است (همان، ۱۱۴)

حافظ تنها در یک مورد خود را صوفی نامیده است و در آن هم ربطی به تصوف و عرفان دیده نمی شود:

صوفی صومعه ی عالم قدسم لیکن  
حالیاً دیر مغان است حوالتگامهم  
(غزل ۶/۳۶۲)

و به این ترتیب خود را از آن نوع صوفی گری هم نجات می دهد اما عارف:

من اگر باده خورم و نه چکارم با کس  
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم  
(غزل ۷/۳۴۱)

و در این جا واژه عارف به معنی آگاه است و این در شعر حافظ تنها همین یک مورد است.

در میان غزل های حافظ نکته های بسیاری را در مقوله ی عشق، معرفت، شور و عاطفه حتی شکایت و دلتنگی از روزگار را دریافت می کنیم علی الخصوص که شمس الدین محمد دوره ای از زندگانی اش را زیر تسلط دهشت بار عصر امیر مبارزالدین محمد گذرانده است دوره ای که قطعاً بر اشعار او تأثیر مستقیم داشته است و بجاست که بگوییم اگر گذران زندگی حافظ در آن دوران پرتشنج، گاهی آرام و زمانی خشونت بار نبود ما امروز غزلیات حافظ را بدین گونه که هست نداشتیم. از غزل ۱۲۷ گله ها، ناله ها، انتقادها، صوفی ستیزی ها، خانقاه گریزی ها حتی مسجد گریزی ها و خرابات گزینی ها بسامد بالایی دارند.

برخی از منتقدان معتقدند که حافظ عارف است و گروهی می گویند عارف نیست و جمعی دیگر برآنند که او به معرفت آشناست و عرفان را خوب می شناسد. عرفان حافظ با رندی، زیرکی و هوشیاری همراه است چنان که در گدایی، گنج سلطان به دست دارد و رندی است که ترک شاهد و ساغر نمی کند و نمی داند داوری ها را به نزد کدام داور ببرد.

عرفان حافظ آشکار نیست و کمتر کلمات عارفانه بر زبان آورده است اما رازها و اسرار درونی وی حکایت از معرفتی وسیع دارد، اسراری که خود نمی خواهد عیان شود و نقل هر محفل و مجلسی شود؛ زیرا اگر رازها گفته شوند دیگر راز نیستند و این منتهای استقامت و پایداری او در حفظ اسرار است:

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر  
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفل ها  
(غزل ۶/۱)

گرایش عرفانی حافظ مسأله دیگری است واقع زمینه اصلی تفکر است شاعرانه او را می سازد عرفانی به کسب و سیاق خودش، از آن گونه که در مذهب اصحاب تجلی آمده تصویری پرشور از خلقت جهان، بر مبنای جلوه حسن و زادن عشق. مذهب عرفانی که خلقت جهان هستی را معلول تجلی ذات الهی در اعیان خلقت می بیند و پیدا شدن عشق را که خوش ترین رابطه میان خالق و مخلوق است بر اثر جلوه ی این حسن می داند. عرفان حافظ خاص خود اوست. همه شادی و امید بر مبنای عشق میان خالق و مخلوق و بر مبنای محبت میان انسان هاست. شاعر هر قدر که از اصل عرفان به نیکی یاد کرده است از صوفی به لحن پرخاش و انتقاد سخن گفته است حمله به صوفی بی آنکه از سبک معینی نام آورده باشد به تلویح و تصریح در سراسر غزل ها موج می زند (نیاز کرمانی، ۱۳۶۹: ۱۶۲ ج ۱۱).

در سراسر دوران پرتلاطم حافظ، با آن که پریشانی‌ها و دگرگونی‌های بسیار دیده می‌شد، اما یک جریان ماندگار همواره فرمانروایی می‌کرد و آن حاکمیت ریا و تظاهر و تزویر بود. در اجتماع زمان حافظ دو گروه، با همه لوازم و اسباب خود و با همه توش و توان خود، در کنار هم حکم فرمایی می‌کردند: یکی زاهدان ریایی که بازرگانان شریعت بودند و دیگری صوفیان خانقاهی که دکان داران طریقت بودند. حافظ در جایگاه یک هنرمند حساس و هوشیار هرگز از رخدادهای رنگارنگ زمان خویش غافل نبوده است و این رویدادهای رنگارنگ به شیوه‌های گوناگون در سروده‌های حافظ باز تابیده است فریاد همیشگی حافظ در سراسر دیوانش، علیه واعظ، زاهد، شیخ، شحنه، محتسب و صوفی و... نشان دهنده هوشیاری اجتماعی اوست.

«تردید نیست که گسترش و پیشرفت و رواج ظاهری کار صوفیان خانقاهی و تاسیس شدن خانقاه‌های بی‌شمار و اقبال عامه به این مکتب جدید، نه تنها با پیشرفت معنوی و ترقی ماهیت فلسفی و اخلاقی تصوف هماهنگی نداشت، بلکه برعکس ترقی ظاهری با تنزیل معنوی همراه بود و هر چه بر وسعت دامنه رسوم و آداب خانقاهی و تشخیص اصحاب خرقة افزوده می‌گشت از حقیقت باطن و معنویت و اصالت فلسفه و هدف تصوف کاسته میشد و همین تحول و جریان است که ما آن را «ابتدال تصوف» می‌نامیم و انتقاد شدید مولوی و اوحدی از صوفیان خانقاهی و مخالفت شدید و خصومت آشتی ناپذیر حافظ با «صوفی» عکس العمل همین ابتدال و تنزیل معنویت است» (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۱۷)

در سراسر دیوان حافظ، صدای خشم و خروش و فریاد و فغان او از همه جا به گوش می‌رسد همین خروش بی‌وقفه است که خواب بسیاری از معاصرانش را بر می‌آشوبد و آن‌ها را به دشمنی با حافظ وا می‌دارد او صوفیان را به طور کلی و برخی از عارف صوفیان را هم چه شوخی و چه حدی به باد انتقاد گرفته و هنگام سخن گفتن کلی آنان را سخت نکوهیده است.

صوفی دام نهاد و سرحقه باز کرد  
آغاز مکر با فلک حیلله باز کرد

(غزل ۱/۱۳۳)

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می‌خورد  
پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف

(غزل ۸/۲۹۶)

که در این بیت انتقاد شدیدی از لقمه شبهه ناک در طریق تصوف می‌نماید.

نگاه حافظ ریزبین و ژرف کاو است و چشمی همه سو نگر دارد. دنبال رهایی ست خود را به زندان اندیشه‌های بسته ی زمان نمی‌افکند، دیوارها را می‌شکند و از چارچوب تنگ آنها می‌گریزد. اندیشه وری و ژرف نگری حافظ، او را از ساده پنداری‌های صوفیان دور داشته و آزادگی درونی، او را از پذیرش بی‌چون و چرای پندارهای خانقاهی بازداشته است. بویژه آن که خانقاه‌های زمان حافظ، بیش تر مراکزی برای فریب کاری و دغل بازی بوده اند و از حقیقت معنوی خالی شده بوده اند، در دیدگاه حافظ، اگر خانقاه از فریب ریاکاران پاک بود، می‌توانست جایگاه عشق باشد آن گاه تفاوتی میان خانقاه و خرابات نبود و پرتو روی حبیب در آن جا دیده می‌شد (حسن لی، ۱۳۸۵: ۹۳).

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست  
هر جا که هست پرتو روی حبیب است

(غزل ۳/۶۳)

یکی از شیوه‌های ستیز حافظ با صوفیان و مخالفان خود، واکنش‌های وارونه در برابر آنها و به بازی گرفتن ادعاهای آنان است از همین رو هر آن چه آنان می‌گویند حافظ معکوس آن را می‌گوید:

اگر آنان دم از خدا بزنند او دم از بت و بت پرستی می‌زند و اگر آنان صمد بپرستند او صنم می‌پرستد و هر گاه آنان از زهد و تقوی و تسبیح و سجاده سخن به میان آورند، او از شراب و فساد و رندی حکایت می‌کند (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۲۸).

عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس  
که واعظ بی‌عملان واجب است نشیندن

(غزل ۷/۳۹۲)

مرغ زیرک به در خانقه اکنون نپرد  
که نهاده ست به هر مجلس وعظی دامی

(غزل ۴/۴۶۴)

از همین روست که او روشی دیگر بر می‌گزیند و آن را «طریقه رندی» می‌خواند و در این روش رندانه، هیچ تردیدی ندارد و ناخرسندی زاهد را از خود، همچون ناخشنودی دیو پلید از قرآن پاک می‌داند:  
زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد  
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند  
(غزل ۱۰/۱۹۴)

### اوضاع اجتماعی زمان حافظ و علل گرایش وی به رندی

پیش از آنکه حافظ در شیراز به دنیا بیاید، قوم مغول با هجوم ویرانگر خود، بسیاری از شهرهای آباد ایران را که از مراکز مهم آموزشی و علمی بودند، به آتش کشیده و بسیاری از کتابخانه‌ها و پایگاه‌های دانش اندوزی را تخریب کرده بود. اما فارس با تدبیر اتابک زنگی-ممدوح سعدی- از این بلای خانمان سوز نجات یافته و برکنار مانده بود. سعدی در بوستان با اشاره به همین رخداد، قوم مغول را یاجوج کفر خوانده و ممدوح خود را ستوده است:  
سکندر به دیوار روئین و سنگ  
بکرد از جهان راه یاجوج تنگ  
تو را سد یاجوج کفر از زر است  
نه روئین چو دیوار اسکندر است  
(یوسفی، ۱۳۸۱: ۳۹)

سده هشتم، یکی از سده‌های پر آشوب تاریخ ایران است و حافظ در شیراز شاهد دگرگونی‌های پی در پی در عرصه‌های مختلف حکومت در این دوره بوده است و بسیاری از سروده‌های او با تأثیر پذیری از همین جریان‌ها، آفریده شده است. تغییر پیاپی پادشاهان و امیران و سلسله‌های آنان، عدم امنیت را دامن می‌زد. سلاطین و امرا که سرمشق و نمونه‌ی کامل عیار مردمند، خود به فساد منسوب بودند. ابوسعید، شیخ حسن، را به طلاق زن معقوده خود وادار و او را تزویج می‌کند، مبارزالدین بر پسران خود بدبین است، شاه شجاع و شاه محمود، چشم پدر را میل می‌کشند، کور می‌کنند و به زندان می‌افکنند. شاه محمود، به مخالفت برادر خود و شاه یحیی علیه عم خویش طغیان می‌کنند و سال‌ها به جنگ و جدال می‌پردازند. شاه شجاع و شاه محمود، از پدر خود مبارزالدین و سلطان اویس از پدر خویش شاه شجاع بیمناک است. شاه شجاع، چشم پسر خود شبلی را میل می‌کشد.

زوجه حسن ایلکانی، او را در بستر خواب به دست خود به قتل می‌رساند و زن شاه محمود، شاه شجاع را به خصومت با شوهرش تحریک می‌کنند. بغداد خاتون شوهر خود- ابوسعید- را مسموم می‌کند. مادر شاه شجاع به فسق روزگار می‌گذراند (معین، ۱۳۷۵: ۷۵).

سروده‌هایی مانند این ابیات در دیوان حافظ نشانگر همین شرایط اجتماعی اوست:

خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان  
زین فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت  
(غزل ۷/۸۵)

مزاج دهر تبه شد در این بلاحافظ  
کجاست فکر حکیمی و رأی برهمنی  
(غزل ۹/۴۸۱)

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ  
از این فسانه هزاران هزار دارد یاد  
(غزل ۳/۱۱۳)

جامعه عصر حافظ اسیر ترفندهای عوام فریبانه ایست که ریا را حلال می‌دانند، عصر حافظ عصر انحطاط ارزشهای اخلاقی و رواج ریا و ریاکاری است مشاهده این فسادها و نابسامانی‌های اجتماعی، حافظ را که بی‌شک مردی دیندار و پای بند به اصول و موازین شرعی و اخلاقی است همچون هر معتقد راستین و با ایمان دیگر رنج می‌دهد. تأثیر شدید حافظ از محیط نابسامان

آن روزگار به حدی است که نمی تواند از کنار آنچه در جامعه آشفته خود می بیند بی تفاوت بگذرد و تعهد و رسالتی را که در قبال مردم دارد به بهترین وجه ممکن به انجام نرساند.

روزگار زندگی خواجه تقارن دارد با شیوع بیماریهای گوناگون اخلاقی در جامعه، ریا و تزویر، دروغ و نیرنگ، فحشا و خیانت، تباهی و فساد و تبهکاری، جامعه او را فرا گرفته و زبونیها و پستی های مشتئی انسان نما شرافت انسانیت را تا حد زیادی تنزل داده است.

ارزشهای اخلاقی و مذهبی سقوط کرده و خدعه و سالوس ورزی چنان قیامتی و فتنه ای بپا کرده و حوادث و آشوبها چندان مهیب می نماید که باید آخر زمان فرا رسیده باشد.

خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان  
زین فتنه ها که دامن آخر زمان گرفت

(غزل ۷/۸۵)

حال چگونه می توان این همه تزویر را دید و خاموش نشست؟ ریا و سالوسی واعظان و صوفیان و زاهدانی که زهد را وسیله و دستاویز پیشرفت کار و فریب عوام و حتی حکومت وقت ساخته اند سبب می گردد تا حافظ بر آنان تازد و خرده بگیرد و به هر نحو ممکن به استهزاء ایشان بپردازد و زاهدان ریایی و واعظان جلوه گر بر روی منبر و صوفیان بی اخلاص را از دم تیغ تنبیه و طنز بگذراند (نیاز کرمانی، ۲۰۰، ۱۳۶۹ ج ۱۱).

صوفی بیا که جامه سالوس بر کشیم  
وین نقش زرق را خط بطلان بسر کشیم

(غزل ۱/۳۷۶)

اوضاع نابسامان قرن هشتم و روزگار زندگی خواجه که در آن بنای اخلاق فرو می ریزد سرچشمه های مبادی اخلاقی می خشکد و پول پرستی ها و سلطه خواهی ها رواج می یابد و فزونی می گیرد سبب می شود متاسفانه امر دیانت هم از این رهگذر بی گزند نماند و به دکه ای و دکانی برای کسب منافع افراد ناشایست تبدیل گردد و شریعت و هم طریقت مبدل به کالایی برای جلب عوام شود و همه نیز در خدمت زورمندان حاکم و زرپرستان بی فرهنگ درآمد و همین سست ایمانی و بی اعتقادی سبب گردد تا اهل درک و درد از این زهدفروشان ریایی روی برتابند و بوسیدن دستشان و حتی شنیدن وعظشان را هم خطا ببینند (نیاز کرمانی، ۲۰۳، ۱۳۶۹ ج ۱۱).

عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس  
که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ  
که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن

(غزل ۷/۳۹۲-۹)

وجود چنین اوضاع و احوال و شرایط و زمینه مساعدی بی شک در ساختن و پرداختن افراد فرهیخته و هوشیاری همچون خواجه حافظ با آن دانش و آگاهی که هم نسبت به ناهنجاری های اجتماعی داشته و هم نسبت به شرع و حقیقت، و با دست مایه آن حساسیت و خلاقیت و سرشت والای ادبی و انسانی، با انتخاب بهترین راه و روش یعنی مکتب رندی، به بهترین وجه توانست تعرض و تعریض های فراوان خود را با آن مشی و مرام و اوضاع ابراز کند و انتقاد و افشاگری های توفنده خویش را آنگونه زیبا و شیوا در قالب غزلهای ناب و دلنشین بیان سازد و برملا کند و حتی تا مرز چون و چراهای مکتبی و فلسفی و دینی در جهان بینی خویش علی رغم محدودیت ها و سخت گیری های زمانه پیش رود. وی نقش بارز خود را در عرصه های اجتماعی و انتقادی و لزوماً با استفاده از طنز و مطایبه و کنایه پردازی در حال رندی و زیرکی و در عین حال در لباس فاخر ادبی و نزاکت و دلنشینی گفتار به خوبی ایفا کرده است آنگونه که کمتر کسی را صاحب این سان کمال و ادب در فحانت گفتار سراغ داریم.

خلاصه آنکه اگر آن شرایط گفته شده زمانی و مکانی فراهم نبود و اگر در آن عصر فردی زیرک و اندیشمند و شاعر و ادیب و عارف بسان خواجه با اینگونه شرایط روبرو نمی شد، هرگز شاعری بنام خواجه حافظ شیرازی با آن مشخصات و هویت و شأن و مرتبت و دیوانی ممتاز و پر بار و منحصر همچون دیوان او امکان ظهور و بروز پیدا نمی کرد! و استعدادی آنچنان را شکوفا و

پربار ببار نمی آورد آری باید گفت شرایط زمان و مکان در مواجهه با استعدادهای گوناگون و تلفیق این دو با هم است که مردان بزرگ و نوابغ را می سازد و می پروراند! (خالصی، ۱۳۸۷: ۴۰).

بنابراین حافظ شیرازی این نکته را دریافته بود که علی رغم درک و دردی که از نابسامانی ها و نابهنجاریهای جامعه می کشید و تلاش می کرد که آنها را به هر نحو به شکل انتقادات و ایرادات و اعتراضات و چه بسا ستیزه جویی ها بر ملا بسازد اما با هوشیاری و زرنگی رعایت تاب و تحمل جامعه را هم می نمود و بدون آنکه آن دردها و گفتنی ها را در سینه مدفون و با خود به دیار ابد ببرد زیرکانه و هنرمندانه و به یک کلام رندانه آنها را در پرده و کنایه و ایهام قابل تأویل و تغییر و تعدیل و حتی قابل تفسیر و به حسب ضرورت انکار و گاهی از زبان غیر و زمانی متناقض با شگردهای ذکاوت‌مندان بیان می کرد او چاره ای جز زدن به صف رندان بازیافته و سازنده نداشته است تا ناگفتنی ها را بگوید و زمین و آسمان را مخاطب نکته ها و ظرائف و ایرادات سخت خویش قرار دهد و آنها را در قالب غزل های ناب و دلنشین ارائه نماید و ماندگار سازد بی آنکه در مظان تکفیر و مجازات و تنبیه و تعزیر برقرار گیرد و این کار سهل و آسانی نبوده است (همان، ۴۴).

### حافظ و صوفی

تصوف و عرفان اسلامی با پیشینه ی و پشتوانه ایی ارزشمند از آثار و متون کم نظیر حتی بی نظیر و با فرهنگ جامعی از اقوال، اصطلاحات و تعاریف مختص به خود، چونان ستاره یی تابناک بر تارک فرهنگ و ادب می درخشد، گستره آثار عرفانی به گونه یی شگرف بر ادبیات فارسی تأثیر گذاشته است که نادیده گرفتن هر کدام از متون با ارزش آن، خلل و آسیبی جبران ناپذیر است. عرفان اسلامی مینا و مبادی خود را از شرع مقدس اسلام گرفته است. البته در گذر زمانی و مکانی خود بر ادیان و مذاهب الهی و غیر الهی تأثیر گذاشته است و از آنان نیز متأثر گردیده است، از مسیحیت و یهود و زردتشت تا آن چه از تمدن بین النهرین باقی بود و اندیشه های بودائیان و دیگر ادیان غیر آسمانی و تعالیم نو افلاطونیان، اگر چه درپاره یی از موارد و در فرقه های از اهل تصوف نفوذ برخی از اندیشه ها چون حلولی، تناسخ، و همه خدایی به چشم می خورد و پاره یی از رسوم و بدعت ها به پیکره آن خدشه وارد کرده است، اما در کل موجب باروری این مکتب گردیده است و پای آن را به همه سرزمین های اسلامی و غیراسلامی کشانده است طرح این موضوع به معنی نادیده انگاشتن خدمات مکتب غنی تصوف و عرفان نیست، چرا که اگر تنها به یکی از خدمات آنان اشاره نمود به اهمیت کار این قوم پی می بریم «این طایفه در تعدیل احساسات و فرق و مذاهب و در جلوگیری از افراط های رایج در ادوار گذشته و مخصوصاً در ترویج آزادی و حریت فکری تأثیر و نفوذ قطعی داشته اند» (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۱۶۳).

پشمینه پوشی که در قرن سوم، شعار زهاد و صوفیه بود در همان آغاز نزد بسیاری از مسلمانان مقبول شمرده نمیشد و آن را خودنمایی تلقی می کردند. گاهی آن را لباس شهرت و گاهی از مقوله ی ریا و تکلفی که در سنت پیامبر اسلام وجود نداشت، فرض می گردید. سر سخت ترین مخالفان صوفیه را باید در میان فقها جست و جو کرد اینان که از قدیم گویی رسالتی سنگین- حفظ کیان اسلام و مقابله با تحریکات خارجی و انحرافات داخلی- را بر دوش خود احساس می کردند پیش ترین و بیش ترین مخالفان تصوف در طول تاریخ به حساب می آیند.

با وجود آن که بویژه تا قرن هفتم، بزرگترین صوفیان از میان اهل سنت و جماعت برخاسته اند بزرگ ترین حملات را علمای آن بر صوفیه رواج داشته اند و آنان را به جهل و احتراز از دانش و اشاعه ی فساد متهم کرده اند. آن چه تا کنون پیرامون شخصیت حافظ و آراء و عقاید او گفته و نوشته شده است که در مقایسه با دیگر شعرا و نویسندگان فارسی حجم بیشتری نیز دارد. هرگز نتوانسته است هاله ی رمز گونه یی را که شخصیت پیچیده و چند بعدی لسان الغیب را در خود دارد، کنار گذاشته ، و تصویری روشن و دقیق از او ارائه نماید.

صوفی را از عارف و آن دو را باید از حافظ جدا کرد برای دریافت مقصودمان باید بگوئیم میان عارف و صوفی باید تفاوت گذاشت تصوف نوعی از عرفان است و همه ی عارفان ایران خود را صوفی نمی شمردند حافظ بارها به صوفیان بد گفته و آنان را دوروی و اهل تزویر شمرده اما هرگز به عارفان بد نگفته است حتی اگر مقصود او هم صوفی و هم عارف باشد، هیچ جا نامی از عارفان و

واژه ی عارف آن هم به بدی نبرده است به همین دلیل سخن حافظ درباره ی رندی دنباله ی سخن صوفیان نیست و از رندی صوفیان نمی توان به رندی حافظ رسید (حصوری، ۱۳۹۱: ۱۷۹).

صوفی از نظر حافظ مردود است صوفی از آن جهت مطرود حافظ است که جهان بینی والای عرفانی را در نیافته، با اینکه از علائق دنیوی بریده و در خانقاه عزلت گزیده هم چنان در تنگ نظری های محیط محصور است. صوفیه داعیه کشف و کرامت دارد که شاعر بهایی به آن نمی دهد و همه را به بازار خرافات می برد صوفی جیره خوار دستگاه حکومت شده و از سطح عالی اخلاق فرو افتاده است.

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده اند شاهبازان طریقت به مقام مگسی

(غزل ۲/۴۵۳)

اما حافظ به دو طایفه از صوفیان تمایلی نشان می دهد. قلندریه و ملامتیه و این هر دو از فرقه های تندرو و بی پروای صوفیه بوده اند. ملامتیان با آن که در خفا پای بند رعایت آئین های دینی بودند به ظاهر فسق نشان می دادند و این در واقع عکس العملی بود در برابر آنها که چون به خلوت می رفتند آن کار دیگر می کردند. روش بی پروا سخن گفتن، تظاهر کردن شاعر به فسقی که قطعاً مرتکب آن نشده تاثیر شیوه ملامتی است (نیاز کرمانی، ۱۳۶۹، ۱۶۶ ج ۱۱).

در همه دیر مغان نیست چومن شیدایی خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

(غزل ۱/۴۹۱)

و یا

بیا که رونق این کار خانه کم نشود به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی

(غزل ۴/۴۸۱)

رفتار و کردار و سالوس و ورزبهای صوفیانی این چنین، گاه خواجه را چنان افسرده خاطر می سازد که ناگزیر می شود با تعبیرات و القاب زنده ای از آنان یاد کند یا مورد خطابشان قرار دهد یا برایشان پیغام بفرستد، باشد که از کارهای ناشایسته خود دست بردارند، به آنها اخطار می کند که پادافراه کارهای نارواشان را خواهند یافت.

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

(غزل ۶/۲۴۰)

حافظ نه تنها معاشرت با این پشمینه پوشان ریاکار و شکمباره ی حیوان صفت و خوش علف را روا نمی دارد که معتقد است باید آنان را که از خوردن مال حرام هم باکی ندارند، فرو گذاشت تا در عوالم حیوانی خود بمانند باشد که به میان انسانها راه نیابند:

صوفی شهر بین که چون لقمه ی شبهه می خورد پاردمش داراز باد آن حیوان خوش علف

(غزل ۸/۲۹۶)

باید متذکر شد آن چه پیش از حافظ در مبحث نقد صوفیه دیده می شود حتی در نزد سخت ترین منتقد صوفیه (ابن جوزی) با آن چه نزد خواجه وجود دارد، متفاوت است همان گونه که نقد صوفیه قبل و بعد از دوره صوفیه با هم تفاوت چشمگیر دارد. صوفی قرن هشتم منفورترین چهره را در دیوان حافظ به خود گرفته است، بی شک نفرت و انزجار حافظ از صوفی بیش از فرمانروایان، علما، زهاد، شیخ، مفتی، واعظ، محتسب و دیگر عوامل مورد نقد حافظ است.

آن گونه که در دیوان حافظ مشاهده می گردد مذمت و سرزنش و بر شمردن زشنی ها جای انتقاد را گرفته است، چرا که صوفی این دوره این زبان را بهتر فهمیده است شدت آن تا جایی است که خواجه خود را ملبس به لباس آنان نموده، نیش زهرآگین سخن خود را یکباره بر پیکرشان وارده کرده.

صوفی عصر حافظ دوره انحطاط و فترت اخلاقی پس از حمله مغول را تجربه کرده است. زرق و سالوس حاکمان، جنگ و خونریزی های سلطه طلبان و تزویر آنان را جزئی از زندگی روزمره خود می بیند او نیز همپای محتسب و دیگر فقها و قضات و

منبرداران به گونه ای خود را در این اوضاع استحاله شده می بیند پس صوفی مورد نظر حافظ، صوفی استحاله شده تغییر هویت داده و فاصله گرفته از جاده مستقیم طریقت راستین صوفیان صافی ضمیر است فرد باده گسار مستی است که هر گاه از باده سخن می گوید بوی باده خمیری از او بر می خیزد.

مستی او بدمستی است، آدابش با آفت ریا و عجب عجین شده است، سجاده اش آلوده گشته و به طهارت نیاز دارد ظاهر و باطنش یکی نیست خرقة او دام تزویر و ریاست و پوششی برای پوشاندن مفاصد و زشتی های او گردیده است این صوفی در کنار کسانی قرار گرفته است که «چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند».

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

(غزل ۱/۱۹۹)

مخالفت حافظ با افکار و معتقدات اهل تظاهر و زهاد و صوفیان بیشتر جنبه تظاهر و تعمد دارد و از باب استهزاء و عناد است و این عناد تا جایی در مشرب خواجه رسوخ دارد که گاهی امور پسندیده و رسوم مرضیه را نیز که شاهد خود بدان امور و رسوم عامل است، به شدت رد می کند و تظاهر به مخالفت با آنها می نماید (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۱۳۸)

حافظ همواره صوفی را به بدی یاد کرده و این به سبب ظاهر سازی و ریا کاری صوفیان زمان اوست:

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

(غزل ۱/۱۵۹)

حافظ فقط یکی از صوفی به نیکی یاد کرده است:

یک حرف صوفیا نه بگویم اجازت است ای نوردیده صلح به از جنگ و داوری

(غزل ۷/۴۵۰)

در شعر حافظ و در تفکر او هیچ گناهی بدتر از ریاکاری صوفیان نیست حافظ شاعر تیزبین و ژرف نگری است که درد دین دارد و می خواهد از آفت دور باشد و نفاق و زرق و سالوس را آفتی بزرگ بر پیکره دین می داند بنابراین با سلاح برنده شعر و طنز و کنایه به جنگ صوفیان ریاکار و سالوس می رود او آنقدر از ریاکاران تنفر دارد که حاضر است دلق ریایی خود را با شراب تطهیر کند و درخواست می صوفی افکن می کند تا از دست زهد و عبادت ریایی صوفیان ریاکار رهایی یابد:

می صوفی افکن کجا می فروشند که در تبم از دست زهد ریایی

(غزل ۷/۴۹۳)

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

گوئیا باور نمی دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

(غزل ۳-۱/۱۹۹)

### حافظ و رند

شعر حافظ گنجینه ای سرشار و خزانه ای پر بار است. بهره برداری از این گنج و گنجینه نقصانی براندوخته های آن وارد نمی کند بلکه رازهای نهانی آن را نیز آشکارتر و برای خواننده مشتاق روشن تر می سازد حافظ خورشید غزل است که پیوسته در اوج است و زوال برای این بی همان متصور نیست.

پیشتر گفتیم که حافظ با انتخاب بهترین راه و روش یعنی مکتب رندی بر صوفیان، زاهدان می تاخت و آنان را مورد انتقاد و افشاگری های توفنده خویش در قالب غزلهای ناب و دلنشین بیان می ساخت و علل گرایش وی به مکتب رندی را به اجمال گفتیم حال به بررسی رند و ویژگی شخصیتی این فرد مورد علاقه و ستایش خواجه خواهیم پرداخت.

شاید هیچ کلمه ای در دیوان حافظ دشوارتر از رند نباشد. وی این کلمه را چه بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم، چه کمی و چه کیفی چه بصورت مجرد چه همراه با اوصاف و ویژگی ها و تعابیر بسیار در دیوان خود بکار برده همچون: رند خراباتی، رند شراب خوار، رند عاشق و مست، رند بلاکش، رند عافیت سوز، رند عالم سوز، رند لابلالی، رند قلندر و.....

مهم ترین و منسجم ترین تزی که حافظ دارد رندی است معنای اولیه این کلمه فاقد هر هرگونه تلمیح عرفانی و فحوای مثبت است و برابر است با مردم بی سرو پا و اوباش و لابلالی در تاریخ بیهقی در ذکر بر دار کردن حسنگ، رند به معنای اراذل و اوباش بکار رفته است «آواز دادند که سنگ دهید، هیچ کس دست سنگ نمی کرد و همه زار زار می گریستند خاصه نیشابوریان، پس مشتی رند را سیم دادند که سنگ زنید و مرد خود مرده بود» (خطیب رهبر، ۱۳۸۷: ۲۳۵ ج ۱). این واژه به طوری که در منابع ادبی پیش از حافظ برمی آید غالباً با بار منفی و به معنی شخص حيله باز، متقلب لابلالی و فاقد مسئولیت بکار می رفته است سعدی در گلستان گفته است:

پارسا را بس این قدر زندان که بود هم طولیله ی زندان

در این بیت رند نقطه ی مقابل پارسا در شعر سعدی قرار دارد بنابراین می توان گفت که تا قبل از خواجه حافظ واژه رند بیشتر بار منفی داشته و به معنی شخص محیل و لابلالی بکار می رفته است. یا چنانکه سنایی می گوید:

بر سر من گماشت رندی چند همچو او نا کس و ذمیم شیم

(دیوان سنایی، ۳۸۲)

ولی در میان شعرای فارسی، نخست بار در دیوان سنایی است که رند قلندر می بیند و به صدر می نشیند و چنانکه ملاحظه می گردد جوانه ی اولیه رند کامل عیار حافظ، به روشنی در دیوان سنایی دمیده است:

هر چه اسبابست آتش درزن و خرم نشین رندی و ناداشتی به روز رستاخیز را

(دیوان سنایی، ۲۶)

می پرستی پیشه گیر اندر خرابات و قمار کمزن و قلاشی و مست و رند و دردی خوارباش

(دیوان سنایی، ۳۱۱)

خیز و بتا راه خرابات گیر مذهب قلاشی و طامات گیر

صحبت اصحاب خرابات گیر

(دیوان سنایی، ۲۹۵)

مذهب رندان و گدایان دهر

اما تنها حافظ است که رند را در مفهوم مثبت آن، یعنی زیرک اهل دل و بصیرت و نظر به کار گرفته است:

زمانه افسر رندی نداد جز بکسی که سرافرازی عالم در این کله دانست

(غزل ۲/۴۷)

واژه رند از واژگان کلیدی دیوان حافظ است و بیش از ۸۰ بار واژه ی رند و هم خانواده های آن در دیوان حافظ بکار رفته است و مفهوم رندی یکی از بنیادی ترین مفاهیم سروده های حافظ است، واژه رند پیش از حافظ نیز در سروده ها و نوشته های دیگران آمده است اما رفتاری که حافظ با مفهوم این واژه کرده، رفتاری دیگر گونه است.

در قاموس حافظ رندی کلمه پربار و شگرفی است این کلمه در سایر فرهنگ ها و زبان های قدیم و جدید جهان معادل ندارد. رند تا کمی پیش از حافظ و بلکه حتی در زمان او هم معنای نامطلوب و منفی داشته است. معنای اولیه رند برابر با سفله و اراذل و اوباش بود از آن جا که حافظ گزینش «ملامتی» داشت و هر نهاد یا امر مقبول اجتماعی و همچنین هر نهاد و یا امر مردود اجتماعی را با دیدی انتقادی و ارزیابی دوباره می سنجید با تأسی و پیروی به سنایی و عطار، رند را از زیر دست و پای صاحبان جاه و مقام بیرون کشید و با خود هم پیمان و هم پیمانه کرد (نیاز کرمانی، ۱۳۶۹: ۱۱۲ ج ۱۰).

رندی در شعر حافظ به مویرگ ظریف و نازکی تبدیل شده که در اثر کوچکترین لغزش می تواند حافظ را تا پرتگاه های عمیق الحاد و کفر جابه جا کند.

رند حافظ، نه تنها رند معمولی به معنی رایج کنونی - یعنی حقه باز و هفت خط نیست - بلکه بر هویت معلوم و مشخص و یا یک تیپ و نمونه ثابت هم، دلالت نمی کند. رند حافظ یک مجموعه است و یک پارادوکس چند بعدی است که توصیف و تفسیر آن، آسان نبوده و به ادای حق مطلب نمی انجامد در واقع «یکی از اجزای عمده در ساخت مکتب رندی حافظ، شیوه شعر اوست، سبک او پیوسته به لحنی سرکش و طعنه آمیز آراسته است (لحنی عنادی و استهزاء آمیز) (مزارعی، ۱۳۷۳: ۶۰) دکتر زرین کوب، بعد از تقسیم رند به دو نوع: اول رند بازار که همدست محتسب و ضدآزادگی است و دوم رند مدرسه که «رند حافظ»، شاه شجاع و خود حافظ از آن جمله اند. در مورد رند اخیر که منظور ما نیز می باشد می گوید: «رند پاکباز آزاداندیش، عارفی بود که نه تسلیم زاهدان ریاکار می شد و نه سربر قدرت پوچ ارباب زور فرود می آورد، همه چیز را رد می کرد و به همه چیز به چشم بی اعتنایی می نگریست، شیخ و فقیه و مقرب سلطان، در نظر او کسانی بوده اند که خرد را به دیوسالوس و ریا فروخته بودند (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۴۷).

حافظ از «رند» انسان کامل را منظور دارد و این نیز کافی نیست، بلکه باید چیزهای دیگری هم بر آن افزود «انسان کامل» به علاوه ی قلندری ملامتی و از تعلق رسته که دست افشان و پای کوبان، عاشقی می کند و از هر گونه ریا و زهد فروشی، می پرهیزد و می گریزد و به هر چه جز عشق می خندد. رند آن کسی است که بند عادات و عرفیات را گسسته و از قیود خرافات و موهومات رسته باشد خواجه شیراز از همه جا به رندی مباهات دارد و به ملامت گویان نسبت ریا و تزویر داد. شیخ رندان به آزادی و بندگی عشق که دو ویژگی درخشان «رندی» است مفتخر و شادمان می باشد:

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم      بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

(غزل ۱/۳۱۷)

و یا سربلندی به انتخاب احسن خود که «طریق رندی و عشق» است و حذر از نفاق و زرق می نازد:

نفاق و زرق نبخشند صفای دل حافظ      طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد

(غزل ۷/۱۳۵)

شعر رندانه در دیوان غزلیات حافظ شعری ست که فهم موضوع غزل آن برای همه آسان نیست و شاعر با ایجاد شکل های خالی آراسته و چند وجهی، اذهان مردم عوام را به سویی دیگر می کشد و می برد و لیکن برای خواص اهل ادب، ابیاتی را به عنوان کلید رمز غزل در شعر می آورد تا با فراهم آوردن مقدمات از معنی هماهنگ همه ابیات به استدلال منطقی و به دلالت عقلی، معنی رمزی در بیت مرموز باز شود.

یکی از هدف های رندی حافظ جدا کردن ماهیت دین، از دین قشری و دروغینی بود که شاهان و درباریان و زاهدان و صوفیان ریاکار بر اجرای سخت گیرانه آن پافشاری می کردند. شعر حافظ نقد جامعه ای است که در آن فاصله میان ادعا و عمل بسیار زیاد است و ریاکاری و تظاهر به رعایت شرع، جایگزین همه ارزشهای اسلامی و اخلاقی شده است، به عبارت دیگر دین به صورت پوستی بدون مغز در آمده است. شعر حافظ شخصت های مذکور را از دو بعد مورد انتقاد قرار می دهد:

۱- اخلاق فردی؛ یعنی ریاکاری ها و دورویی ها و اندیشه های غلط و باطل

۲- آسیب های اجتماعی؛ از جمله خراب کردن وجهه دین، خون ریزی ها به نام دین، زد و بندهای سیاسی، پیامدهای منفی تعصب ها و اتهام ها و آبروریزی ها. در واقع حافظ از «رند» معنایی می آفریند مقابل آنچه تا بدان روز بوده است.

### ویژگی ها و خصوصیت های رند حافظ

حافظ یک «رند» تمام عیار است، مسالک ویژه حافظ، همان که او رندی اش می نامد بر خلاف ادعای برخی ادبا چیزی جدید و اختراع حافظ نیست، همان پاکبازی و خلوص نیت و دل بی غش حافظ و در یک کلمه اخلاص اوست شاید دو سوم بحثهای اخلاقی و عرفانی دیوان حافظ مربوط باشد به این که انسان از خود باید برهد این از خود رهیدن و یا به تعبیری حافظ خود را از میانه برداشتن معنی اش این است که شخص فقط در اعمال، رضای خدا را مدنظر داشته باشد و از علایق خود چشم بپوشد. رند را باید شناخت تا حافظ را خوب شناسایی کنیم. به اختصار، رند فرزانه ای با آگاهی در سطح بالای دانش هر عصر بوده که

جوهر آئینها و فلسفه و عرفان زمان خود را به کمال ادراک میکرده است. حافظ در یک بیت شخصیت رندان و ارزش محفل آنان را با هوشمندی تمام تعریف می کند:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز  
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست  
(غزل ۸/۷۳)

معنی شعر به ظاهر چنین می نماید که حافظ حتی در مجلس رندان هم خبری از حقیقت نیافته است و اگر به افشاگری آنها نمی پردازد مصلحت نمی بیند.

رند حافظ ملامت کش، پاکباز، خوش بین، بی ریا و ساده زی، نفاق ستیز، گریزان از زهد ریایی و گرانجانی، زهد فروشان و به معنی دقیق و صوفیانه اش «ابن الوقت» می باشد. بهاء الدین خرمشاهی می گوید: «رند و حافظ همچون خود او، نظرباز و نکته گو و بیزار از زهد و ریا و مکر و طمطراق دروغین، نام و ننگ و صلاح و تقوای مصلحتی و جاه و مقام بی اعتبار دنیوی است (خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۲۷).

و خود حافظ، نیز در پرهیز رندان از زهدریایی و توجهشان به عشق و مستی و طرب می گوید  
نوبت زهدفروشان گرانجان بگذشت  
وقت رندی و طرب کردن رندان پیدا است  
(غزل ۵/۴۹)

و یا

زاهد ار راه به رندی نبرد، معذورست  
عشق کاری است که موقوف هدایت باشد  
(غزل ۴/۱۵۸)

گفتمیم که سنایی و عطار و سعدی از جمله سخن سرایانی هستند که پیش از حافظ واژه رند را در مفهومی ستودنی به کار گرفته اند حافظ، پیرو استادان پیش از خود «رند» را با نگاهی ستودنی دیده و آن را به استواری برکشیده است. آن چنان برکشیده و برجنان پایگاهی برنشانده است که هیچ شخصیت دیگری را با آن، نمی توان برابر دانست به راستی، رند درخشان ترین، ستودنی ترین، خجسته ترین و والاترین شخصیت دیوان حافظ است از همین رو، می توان گفت رندی که در دیوان حافظ دیده می شود، برخاسته خود حافظ است. حافظ او را بر ساخته تا بتواند ارزشمندترین ویژگی ها و آرمانی ترین خواسته های خود را در وجود او بریزد و او را چونان نماینده ای شایسته برای نمایش باورهای بلند خود معرفی کند. رندان دیوان حافظ، فرزنگانی ستایش برانگیزی هستند که با وجود فقر ظاهر، دارای توانایی هایی شگرف و شگفتند و می توانند با کیمیاگری خویش در سرشت دیگران تصرف کنند و با تاج بخشی خود، آنان را پادشاهان «ملک وجود» کنند (حسن لی، ۱۳۸۵: ۱۱۷).

بر در میکده رندان قلندر باشند  
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی  
خشت زیر سرو بر تارک هفت اختر پای  
دست قدرت نگر و منصب صاحب شاهی  
(غزل ۴-۳/۴۸۹)

غلام همت آن رند عافیت سوزم  
که در گدا صفتی کیمیاگری داند  
(غزل ۴/۱۷۷)

و جالب آن است که حافظ بارها به روشنی، خود را رند خوانده و بر رندی خود پای فشرده است به سخنی دیگر همه ی ویژگی های درخشان رندی را که در سروده های خود برشمرده، در وجود خویش نیز یافته و آنها را آشکارا باز گفته است:

عیبم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم  
کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم  
(غزل ۴/۳۱۵)

قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند  
ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس  
(غزل ۳/۲۶۷)

حافظ رندی خود را بهره ی ازلی می داند یعنی مسلم، در امان و غیر قابل اعتراض است مگر نه آنچه بر سر انسان می رود حکم تقدی راست؟

- مرا روز ازل به جز رندی نفرمودند  
 هر آن قسمت که آن جا شد بر آن افزون نخواهد شد  
 (غزل ۳/۱۶۵)
- بد رندان مگو ای شیخ و هش دار  
 که با حکم خدایی کینه داری  
 (غزل ۴/۴۴۳)
- یکی از ویژگی های رندی عاشقی ست و عشق از بنیادی ترین عناصر اندیشگانی حافظ است، حافظ در بسیاری از سخنان خود، رندی، عاشقی و نظر بازی را در کنار هم نهاده و آنها را هنرهایی همسو و هم سان دیده است. (حسن لی، ۱۳۸۵: ۱۱۹)  
 عاشق و رند و نظر بازم و می گویم فاش  
 تابدانی که به چندین هنر آراسته ام  
 (غزل ۲/۳۱۱)
- زاهد از راه به رندی نبرد معذور است  
 عشق کاری ست که موقوف هدایت باشد  
 (غزل ۴/۱۵۸)
- یکی از برجسته ترین ویژگی های رفتاری رند ناسازگاری با زاهدان ریایی است و ناخرسندی حافظ از این گروه ناخوشایند، به شیواترین شیوه در رفتار رندان باز نموده شده است:  
 عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
 که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت  
 (غزل ۱/۷۹)
- رند حافظ وارسته نیک اندیشی است که پیوندی استوار با عالم معنا دارد و در دیده حافظ به پایگاه ولی رسیده است (حسن لی، ۱۳۸۵: ۱۲۱).  
 رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس  
 گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت  
 (غزل ۳/۹۴)
- این رندان فرزانه، رازهای پنهانی را دریافته اند، با کلید دعا بسیاری از درهای بسته را گشوده اند و از راه نیاز و فروتنی به رستگاری رسیده اند حافظ رندی و نیاز و مستی را در برابر غرور و نماز و عجب زاهد قشری و نادان و ظاهر بین مطرح می کند و در نهایت این رند است که به سلامت از ورطه ی دنیا می گذرد و به رضوان پروردگار می رسد.  
 زاهد غرور داشت، به سلامت نبرد راه  
 رند از ره نیاز به دارالسلام رفت  
 (غزل ۶/۸۶)
- به صفای دل رندان صبحی زدگان  
 بس در بسته به مفتاح دعا بکشایند  
 (غزل ۳/۲۰۲)
- مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند  
 که اعتراض به اسرار غیب کند  
 (غزل ۱/۱۸۸)
- از ویژگی های برجسته دیگر رند حافظ این است که او از خودبینی و مصلحت اندیشی گریزان است و از رفتارهای ناشایست همچون: دروغ، نفاق و ریا همواره پرهیز می کند.  
 رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار  
 کار ملک است آن که تدبیر و تامل باشدش  
 (غزل ۳/۲۷۶)
- فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست  
 کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی  
 (غزل ۱۰/۴۹۴)
- چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را  
 سماع و عطف کجا نغمه ی رباب کجا  
 (غزل ۳/۲)
- می خواره و آشفته و رندیم و نظر باز  
 و آن کس که چو ما نیستدر این شهر کدامست  
 (غزل ۹/۴۳)

رندی از نظر و دیدگاه حافظ زیبا پرستی، شادی و خوشی است به ویژه در جوانی:

نیست در بازار عالم خوشدلی و رزانکه هست شیوه ی رندی و خوشباشی عیاران خوشست

(غزل ۵/۴۰)

حافظ نظریه عرفانی «انسان کامل» یا «آدم حقیقی» را از عرفان پیش از خود گرفت به رندی سرو سامان اطلاق کرد و رندان تشنه لب را «ولی» نامید.

رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت

(غزل ۳/۹۴)

رند، انسان برتر یا انسان کامل یا بلکه اولیاء الله به روایت حافظ است. رند چنانکه از متن و دیوان حافظ برآید شخصیتی است به ظاهر متناقض و در باطن متعادل، اهل هیچ افراط و تفریطی نیست بزرگترین هدفش سبکبار گذشتن از گذرگاه هستی است، به رستگاری نیز می اندیشد. رند آزاد اندیش و غیر دینی هم داریم ولی رند حافظ تعلق خاطر و تعهدی دینی دارد به آخرت اعتقاد دارد و می اندیشد ولی از آن اندیشناک نیست زیرا عشق و عنایت را نجات بخش خود می یابد تکیه بر مهم و دانش و فضل ندارد (نیاز کرمانی، ۱۳۶۹: ۱۱۲).

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است رهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

(غزل ۴/۲۷۶)

رند حافظ دنیا را بی اصل و اصالت نمی داند سلوک رند، رند دینی و در عین حال بی پروایی حافظ نوسانی است بین زهد و کافری. مسکن مألوف او دیر مغان است که خود آمیزه ای است از مسجد یا (معبد) و خانقاه و میخانه. گاه در سرایش شک می لغزد، گاه در دامان شهود می آویزد. رند معلم اخلاق نیست اما بی اخلاق و منکر اخلاق هم نیست (اخلاق، زهد و ترس و تعصب ندارد بلکه اخلاقش عارفانه، آزاد منشانه و اخلاق آزادی است) آری لایبالی مشرب است و در لایبالی گری حد نگی می دارد (همان، ۱۱۳).

سه ماه می خورد و پارسا می باش فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم

(غزل ۶/۳۷۹)

رند اهل تساهل و مداراست:

آسایش دو گیتی تغییر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

(غزل ۶/۲)

آنچه از مجموع شعر حافظ مفهوم میشود، رند شخصیتی است که با آگاهی تمام به اوضاع جهان می نگرد و علل و عوامل حوادث را چنانکه واقعاً هست و نه در ظاهر، تعلیل و تبیین می کند و در عین حال مشی اجتماعی و منش او نوعی است که گرچه به نظام حاکم بی اعتناست و سرسازش نسبت به وضع موجود ندارد، اما به اندازه ای مبارزه رویارویی با ارباب قدرت یا اصحاب تزویر نمی کند که از گفتن باز ماند و از هستی ساقط شود و زندگی فردی و خانوادگی اش تباہ گردد.

حافظ به عنوان رندی اندیشمند و پاکباز و کهنه کار تأثیرات و آموزش های خود را همه با مرام و مکتب رندی خاص خود آمیخته و به صورت کلامی شیوا سروده های ناب و لزوماً کنایات و ایما و اشارات رسا و گاهی آمیخته با شهد طنز و تلخ و تلمیح و طعن چون صنعت گری ماهر و بازیگری در عرصه کلام و شعر، قهرمان بخواننده و مخاطبین خویش عرضه داشته است.

خواجه به حکم فراست و تیزهوشی ذاتی و نگرش درد آشنا به اوضاع اجتماعی زمانه و شناخت دقیق راه و روش مکتب رندی با سخن دانی و سخن سنجی داهیانه بهترین گزینه موثر و مفید در آن میانه را برای بیان مقاصد خویش برگزیده - رندی گشته آزاد و رها از هر قید و بند مادی و تحجر پنداری رندی همه جای و اجتماعی سر به هر محفل و مجلسی می کشیده و به خوبی حال و هوای عالی و دانی خواص و عام - دینداران و متشرعان و سالوسان و ریاکاران را بر می تافته است (خالصی، ۱۳۸۷: ۶۷).

## نتیجه گیری

شعر حافظ یک پدیده ی زیبای هنری است که می توان آن را بدون توجه به آفریننده اش خواند و لذت برد اگر بخواهیم شاعری را برگزینیم که بیشترین سهم را در مبارزه با بیماری های اجتماعی و آشفتگی های اخلاقی رایج روزگار خود همچون بی ایمانی، دروغ گوئی و ریاکاری، استبداد رأی، بی عدالتی و مردم فریبی داشته باشد بدون شک حافظ خواهد بود که به عنوان شاعری متعهد و مسئول در جهت تحکیم مبانی اخلاقی و ستیزه گری با صفات رذیله ی یاد شده در ادای وظیفه و تعهد فروگذار نمی کند. فریاد حافظ فریاد یک پارچه ی مردمی است که جان و مالشان در دست گروهی ایلخان چپاولگر و گردن کلفت راهزن است. وی حرف دل خود را با چابک دستی در جامعه یی زیبا آن چنان می آراید که بیننده از تشخیص سیمای حقیقی شکل خیالی شاعر غافل و یا محروم می ماند. حافظ مانند مولوی با طیف وسیع طرفداران و معاندان خود توانسته است گروه های زیادی را رودروی هم قرار دهد. زهد فروشان ریایی وی را کافر و مجموعه ی آثارش را نجس می دانستند چنان که زاهدان و صاحب دلان آزاد اندیش وی را تا حد تقدیس ستایش می کردند. وی با تأثیر از روحیه ملامتی و قلندری و حلاجی بی پروا به نقد کار صوفی و دولت می پردازد و در همه حال کلام چون شمشیر برنده ی خود را در الفاظی نرم و حریر گونه همچون عشق و گل و بلبل پنهان میدارد حافظ شاعری است شیرین گفتار که همه این افکار را با زبانی آراسته به هنرهای بدیعی و شوخ طبعی به لحنی طنز آمیز و آموزنده و شادی بخش بیان می دارد.

وی رند را که در ادبیات مردم هیچ بهایی ندارد و جزء افراد پست و لابلالی است از زیر دست و پای مردم بیرون می آورد و او را با زیرکی تمام به مرحله ای می رساند که نه تنها مغلوب دنیا نمی شود بلکه دنیای فریب کار مکار را می فریبد و او را اسیر خود می سازد عظمت حافظ در این است که یک صفت بد و زشت را در اوج پستی و پلیدی به یک صفت خوب تبدیل می کند و این کار ساده ای نیست. حقیقت این است که شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است هر بیت او شاهکاری است که همچون سخنان کوتاه بزرگان و در عین فشردگی، نکته بینی و زیبایی مشحون به کنایات لطیف و سرشار از بلاغت و فصاحت ادبی است.

## منابع و مأخذ

۱. حسن لی، کاووس، ۱۳۸۵، چشمه ی خورشید، بازخوانی زندگی، اندیشه و سخن حافظ شیرازی، انتشارات نوید شیراز با همکاری مرکز حافظ شناسی و سازمان آیسکو، چاپ اول
۲. حصوری، علی، ۱۳۹۱، حافظ از نگاهی دیگر، انتشارات نشر سرچشمه، چاپ سوم
۳. خالصی، عباس، ۱۳۸۷، مکتب رندی، پژوهشی در شناخت خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، با مقدمه پرفسور سید حسن امینی، انتشارات سرمدی، چاپ اول
۴. خطیب رهبر، خلیل، ۱۳۸۷، تاریخ بیهقی ج اول، انتشارات مهتاب، چاپ دوازدهم
۵. خرمشاهی، بهاءالدین، ۱۳۸۷، حافظ نامه، دو جلد، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم
۶. ----- و هاشم جاوید، ۱۳۷۸، دیوان حافظ، قرائت گزینی انتقادی، انتشارات فرزانه، چاپ اول
۷. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۴، از کوچه رندان، انتشارات سخن، چاپ نهم
۸. -----، ۱۳۸۲، ارزش میراث صوفیه، چاپ یازدهم، انتشارات امیرکبیر
۹. سنایی غزنوی، و المجدود بن آدم، ۱۳۵۴، دیوان سنایی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، نشر بی تا، چاپ پنجم.
۱۰. معین، محمد، ۱۳۷۵، حافظ شیرین سخن، انتشارات صدای معاصر، چاپ سوم
۱۱. مرتضوی، منوچهر، ۱۳۶۵، مکتب حافظ، انتشارات توس، چاپ دوم
۱۲. مزارعی فخرالدین، ۱۳۷۳، مفهوم رندی در شعر حافظ، ترجمه کامبیز محمودزاده با مقدمه و ویرایش دکتر اصغر دادابه، انتشارات کویر، تهران
۱۳. نیاز کرمانی، سعید، ۱۳۶۹، حافظ شناسی، بخش ۴ از مجموعه ۱۵ جلدی حافظ شناسی، چاپ دوم، انتشارات پازنگ

دوره ۲، شماره ۲/۲، تابستان ۱۳۹۵، صفحات ۷۵-۹۰

۱۴. یوسفی، غلامحسین، ۱۳۸۱، بوستان سعدی، چاپ هفتم، انتشارات خوارزمی

۱۵. -----، ۱۳۸۴، گلستان سعدی، چاپ هفتم، انتشارات خوارزمی